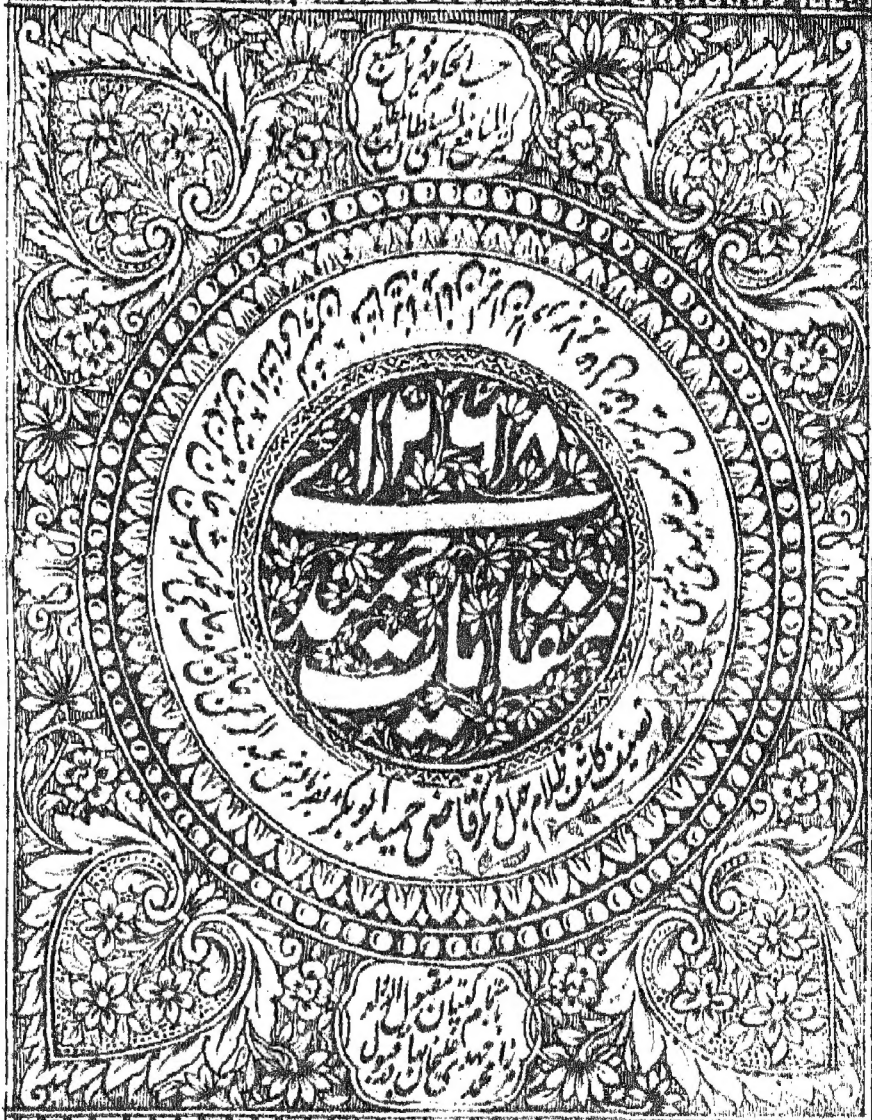


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چه فایده بچنان لغت کرخیاں خوشناید و سمر را زبان عبارت تازیان گشت نماید رباعی
 بیا بر تو ارحم کن باید گفت | لابد زبان و سخن باید گفت | لا تفعل و لا تفعل کن چندین سود
 چون آبجو کن و مکن باید گفت | پس خبر ورت این فعل صحت این لوح میشوایست نهادن فعل
 عقل را بی خلج بیایست کشا و تو خول برین لغتین روحانی نویزنی و دانی ست عذرت است از غیب برین
 بر تو آسانی امید است که سوره تیسر نامخ سوره تیسر نامخ سوره تیسر نامخ سوره تیسر نامخ
 به حل و عقد سخن پس بخانی عقل | به آنچه ملک تصرف و رسید بکنم | به عنوان نرود و نایست مایه فصل
 به آنچه دست تلفت و رسید بکنم | چه میدانم که دنیا است یا غیب | ان ست تو خانه عیب جوایست
 نابوده بچویند و غیب باشند و بگویند همه عالم نافه بخش اند و صرافت آتش که آتش از خودم
 از روزن دیگران بچویند و جو خود نایافته باز زن دیگران می پوشید و شب تاریک حن
 با یک در دیده دیگران دیده و بر روز و کشتن کوه صاحب خود ندیده
 در هیچ روی را با یک اکو | چون روزی بر خود راه بینی | چون بر خود چشم تو بر کوه غایت
 در چشم کسان بود آگاه بینی | و نیز شرط اوق و در کن اولی آن است که در میدان این جوید و اسب
 نام نه و با باطن این امید ز خود باز هم و در جمله این استیف با سر مایه خود سازم و اصلا تریب این و س
 نایف تجلی اصل دیگران سازم و اصلا تریب این استیف با سر مایه خود سازم و اصلا تریب این و س
 رفیق این ه باشد بعد و کم از ده باشد که وس ای سر مایه سبایه یک شب بشن نتوان آراست
 و در آرایش مشوق صاحب جلال مستعاره زو زو در نوزده نتوان ساخت **بیت**
 بیا یزد و با چون بی زبان | سر مایه عبارت بخواند و در گران | و درین فصل ناری با فای
 یا ستم و غرور علی با در روزگار خوش سخن در او خیم نام خواندگان اند که در آن تصویر است حالت فوری
 و بالله العون و التوفیق فی هذا الجحیم و التوفیق ان الله حسبا
 و نعم الرفیق و هو یستعان المصطر حقیق
 و ان الله العون و التوفیق فی هذا الجحیم و التوفیق ان الله حسبا
 و نعم الرفیق و هو یستعان المصطر حقیق
 و ان الله العون و التوفیق فی هذا الجحیم و التوفیق ان الله حسبا
 و نعم الرفیق و هو یستعان المصطر حقیق

و این استماع سخن گریست گفت غریبیست محباز از بلاد حجاز که چون آدم عالم است و چون عالم
حاصل شیا از زبان فصیح و بیانی فصیح سخن میگویی و خلق را از راه وعظ کن و سخن میفرماید گاه بزبان
اهل علم گشای گوید گاه ببلغت اهل علم گشای از زبان زنده آورده و هرست و آنچه بهتر از این اجتماع سبب است
و این القات بفضل و ادب می قدم شجیل مرد با شتم و صفی چند از پس بگذر شتم جمعی دیدم خوشه
و آتشی برافروخته چشمهای گریان و دولهای بریان و عطا بدینجا رسیده و تو بچمن بدین
کشیده که ای زمره غریب و ای فردا دبا و ای طایبان غریب است ای ساکنان این نسبت شما را معافاتی گویم
شوندی است و حالتی نایب که بودی است و دین را می کشم بر ای که بودی است و دین را می کشم بر ای که بودی است
و دین را می کشم بر ای که بودی است و دین را می کشم بر ای که بودی است

الوعظ بالعربية

این بعد از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است

و العلم الذي جلاكم بالعلم الراسخ و توالكم بالعلم الناجح ان الله قد فسده و

قد كسد و الكرام قد خلت عراضهم و كسد نفوسهم خلاصهم انقطع و انهم

و استجلب جناتهم و اعدوا لهم و عطاهم ما لم يملكون و عطاهم ما لم يملكون و عطاهم ما لم يملكون

قد انطفت فيهم منطعم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم

و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم

و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم

و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم

و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم و طاعونهم

و این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است

و این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است

و این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است و در این سخن از زبان عربی است

[illegible]

۹

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

[illegible]

قد كنت القيامة يا لها النشام
شبع من المنام وهو عن الحرام
ای مرد عاقل من ای فرقه کرام

بر آن تمام شد بیاست ای شیخ
 بیدار شود انجواب از اینها
 و اینها را در این کتاب
 و اینها را در این کتاب

پسین او فیکه را باید حریف او پیشین

منكره انكده است ترا اما ما بدست
منكره انكده است ترا اما ما بدست

والله وحده قديم باقلا
عارضه شست ماه از دو گشت

۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵
۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱
۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳
۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹
۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵
۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱
۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷
۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳
۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹
۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵
۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱
۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷
۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳
۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹
۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵
۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱
۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷
۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳
۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹
۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲
۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵
۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱
۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷
۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳
۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶
۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹
۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵
۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸
۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱
۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷
۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳
۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶
۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹
۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲
۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵
۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱
۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴
۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷
۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰

يا قوم قد اصابكم الهم والشد
التي تبتسم كذا است وبت

بره اشت: روی از حاضران یافت: چون با داشتافت بر نزدیکی بودیم در گردان رسیدیم و بقیه عمر دست جوی بودیم

عاقبت اثری از وی ندیدیم و چندی از وی نشانی نگرفتیم معلوم شد که مایه استیز از سر است کجا

کلاه و بار و رت با نهند و
 تار و دوش مانند آواز و بی چرخ
 بی چرخیت با و بی چرخ کرد
 آواز و بی چرخیت با و بی چرخ کرد

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا إِنَّهُ لَكَادِمٌ

مقامہ عالیہ تعلیم و تربیت

دور می رسد از کاخ اصلی بر شاخ فصلی ششم فرزند و طلب بنا فاء طلب نهادم و فرزند امی رحیمی علی اوداد

حکایت حبیبیاع در دامن و علائق و عوالمی اقامت از خود دور کرد و دم و دل از زراعت

۱۵۱۹

طَعَامَكُمْ وَالثَّوْبَ الْفَخِيرَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَلَيْسَ لَكُمْ فِي الدَّاءِ الْعَصَالِ سِحْرٌ
فَوَلَّكُمْ مَا زُرْتُمْ فِيهِ فَطَعْنْتُمْ فِيهَا فَكَفَرْتُمْ بِهِ وَخَشَعَتِ الْأُصْغَارُ أَصْوَابَهُمْ
وَلَا تَأْكُرُوا بِخُلَافِكُمْ وَلَا تَقْرَبُوا فَيْضَكُمْ وَلَا تَتَزَاوَعُوا أَعْقَابَكُمْ
فَأَعْيُنُهُمْ فِي غَمَامٍ وَلَا يَذْكُرُوا مَا يُنْفِقُونَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ أَفَلَا تَعْلَمُونَ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ كَذِبًا فِي هَذَا السَّبِيلِ أَرَأَيْتُمْ كَمْ مِّنْ مِّثْقَالٍ مِّصْرَعًا
يُوزَنُ بِهِ الْوِزْنُ ثُمَّ يَسَاءُ زِنَتُهُمْ أَفَلَا تَعْلَمُونَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَرْشٌ مُّجِيدٌ
يُسَبِّحُ فَا مَدَّ أَوْبَالُ الشُّهَدَاءِ الْغَابِرِينَ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّشَارِيُّ الْعَابِرِينَ
وَأَنَّهُ كَرِهَ اللَّهُ مُبْرَأِينَ كَيْفَ يُشِيدُ الْعَدُوَّ وَأَنَّهُ كَرِهَ اللَّهُ مُبْرَأِينَ كَيْفَ يُشِيدُ الْعَدُوَّ

شاید که کنج بلیص و صیل تو جای	پژون کس اگر زرت باشد بر کف	بر پای بالیت همچو سوس در صف
جای که تو خوشی آتشش زنده	مان بر و طلالی با ندر از قف	چهار با سید در وقت حجار ایت
بزدان بهار است میگوید که سار و سر سفر از که سر تو با قدم پیش	شد شاخ تو با شکم با بین	شد که تو خجری کشید
دارای و ما بچه کشاده نظم	خوانی که شوی هر لعلک جای حسن	سختی نه و او دست بکشای حسن
اینا رو صبح عرا فر او ان قدر	از رنگش سینه زردی حسن	سوس از او با لیل است او سکودید
ای دمی که ذاب وای صبرنی قلابی روزی بوی و فراموش گیتی و یماه بکونی و خاموش شوی چون	سین باس که جز یک فیدم نویم و بد زبانه سخن گویم که سر عشق نهضتی مست نه گفتنی و با طهر بهود	ست نه نمودنی نظم
یک سر تو از هر کفن توان	سر چند بد زبانه جو سوسن هم	بند شیطا مالالا رخا ساز از
میگوید که نودل این کاره ارشی و من این باره بادی از بار دالی و با سیدی از جای برای نمی آری	ولیکن سنگی نه آبی داری ولیکن تابی نه عاشق بایدار باید نه آید از مشتاق سنگین باید نه رنگین هم در	عاشقی خامی و هم در عشوقی ناتمامی که چون عشوقان رخ افروخته و گاه چون عاشقان دل سوخته نظم
سر سوره صورتی در رنگی و نگار	دا چون دل عاشقان رخ چون نیخا	آنگاه که جمال حدش می تابدا
این رنگ بوی می نیاید بکار	نماید که لیکن نایاب سیده لطیف ذاتی و لیکن بی نیایی نظم	
چون سلی کوه مار سید بدوی	چون دولت تیر زانست بر روی	باشی تو بزرگ بود عشق پیرای
نخلت ز تو نیست خوشتر چه اندر گری	چون من باش که شربت دی سپیده ام و ضرت بهمن بدی	شبهه هنوز از آتش عشق رخ پر دود دارم و در مایه فراق او جامه که بود نظم
یک باطن دل در اشتیاق دارم	سیر این با تم فراق دارم	این جان چنین اگر چه بیکار ش
صد که که روی با طلاق دارم	توی چون گل دوزنک مانند عاشق سفاقی نه محبت صادق	یکسول و یکسوز و باطن دیگر ظاهر دیگر رنگ رنگ می نماید و من ز می آید اگر زو و فاس
شراب نیاز در قبح ناز رنجیده و عاشقی و معشوقی بر آینه نه در معشوقی صاحب جمال نه در عاشقی	صاحب حال رباعی	چون لاله تمیبه ست بر آمد
		یا چون گل دوزنک دور و آمد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

4

6

3

2

1/2

2

1.

33

21.

211

Q. Now, you said that you were not sure whether or not you were talking to the person who was the driver of the car that was involved in the accident, is that correct?

1506

۱۱
 و اما در مورد این در مورد
 و اما در مورد این در مورد
 و اما در مورد این در مورد

مجلس عمومی وین ۱۸۶۷

مقام

باب الحلال والحدود

برای سیرت
استخوان استخوان
و در این کتاب
و در این کتاب

۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴

۱۲۰۰
ارده داد و شد ۱۲
صالحی داد و شد ۱۲
۱۲۰۰

۵۱۵

بجسٹ کہ شدن آب در اخلاف مرکبش در اذن شدن آب شد

۴۹
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چون استقامت و بر باد شد و کشتی در سواهی بلند آمد بر تاسی نیکو دیدار شهر گشتار و گشتار میان رخ
کشتی ای پیر لاف گویی گزاف جوی درخت و عویمی بسیار شایع است و عرصه کشت و گویی می فری
چندین متاز که عرصه بس تنگ است و چندین متاز که زمین خرقه بانه تنگ از دانه پکار و عویمی منقطه کار
و از عالم گفتار با عالم کرد و آری که بضاعت شاعری بضاعت سایر است که از چندین لاف تو ان افز
و از دانه و او چندین صاف تو ان نبود که زمان بامه دانین حیل شریک انبار اند و پیران و جیبیان
کلیه هم نکت تاز بس گفت پای پیر کا بن اعی اعظمه این درین عادی عارض انشا و توفیق ترانس

و آتش است بهر آتشی که در گوشه دار نظم	در میان هر یک کسان بود بهرام
چو پیش آن شود و کوه را نه خاص است ز آتش	گاه در تیار یاران گاه در بدخوا
خوش خندی و مغم و زاری و گریه و بیدام	با جمال و بی ابرو کجایان خایه و شام
نه کجا و یار و دانا و ناله و خجل و دنیا	میشد و از سوزن و ناله و صیحه و دلا
نیست و در کشتن از دلت از می آید	گاه با پای و ز فرشته های سرخام
در قیون و تقاع و در ضنوی و ناله	

بر او چون گفت تا وصل جوانان
پیر چون این بابت شید طراز و از رخسار بدو گفت ای این این را حقیقت
مستی و این سخن کو که گفتمی همانا ازین بخور جوئی تو خرسیده است و ازین بخور جوئی تو بنیاده شعر است
محل او شعر است و شعر است که مقرا و ترنم نه بهر نظم و روایت را شاید و نه بهر شری حکایت را ازین
منی است و آن نظمهای قیق بسیار است و معینهای قیق بی شمار و این شکر که تو افشاندی و این قطعه
تو خواندی غث و رقیق و محسوب و منسوب است و همه در دسترس هر چه میگوید

<p> صفت چو رخسار عشاق شیده چو برشته نایب چو قره آرا و نند در پی او رخ آتش و محم در اجزایش مگ </p>	<p> جانین وی آراسته و نرم و دست گمراش و سر بایا و گل آهمن بود و نند بر لب و لب به طمحت خورشید بهرست و افان </p>	<p> تانده چو باهرت در چشم چو روزست چو ساره و پیر اندا و نه ساخته از آتش و از آب و لیکن خورشید که در دست که دار و فلک را شب </p>
--	--	--

نعمت یافته قد شغله الموال عن الجدال واطمان الحطام عن الحصاد كرافق كرافط بحشم كرم
خط کند ولی مکار و شمشاد نماید و آنچه دارد از بند بسته درین بسته بخناید را وی این حکایت گفت
کن کار منظر و بدین حد رسید و چون جزو محاوره بدین کشید فهم چو گلی در دنیای درو زو

[illegible]

۴۰
 وصال مولانا کی غم کی تسکین کی خاطر
 مولانا کی غم کی تسکین کی خاطر

گفتنی زبان غزل
استخوانهای جلد و گوشت و استخوان

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چون رخسار مستوفان گفتم چون دل تمیسان بنگین و چون بان عاشقان شیدا و طویر مستوفان
بشد زخمت و برآخن انداخت و برآخت جمال الین آیات در حق زبرد اخیت عسل

و با بجا نهم کیست

که بیشتر از آن که چادر است
وزیر است بند اهل چهار اهل
کی شود و چون از راه افتد
جوان است طالب و صیاد و ظلم
چون او این سخن بداد و بگوید

امروز مراست از آفاق عقد و
روی مهر و تیر و من که در روز نور
بیرون شود بسعی تو کارهای
پویانست تا بحر و خواص و بچار
شاه خطاب کرده ترا صاحبان

ای قناب طلعت ای شتری محمل
که باز نت زمین و گلی درت میل
و زیست فایز خلق زمین ای همه
و وصل تو پیش بخیر اگر چه چون میل
زیبا لبت بنهاده و ترا خواه از هرگز

شاعران باشند و چون غزل و غزل را می خوانند
از آنکه است ساکنان خوانند غزل را می خوانند

دیگر ہی ہنسک اوتا با ایل ضم

شاد گفتم چه گوی در دوی عمرک اند

و ادب و بر سر نهادن دوزبان بدعا و شایکی
و چنانکه در حش کریمی فهم کسی بند

سوی قضایا کما است مشهور

احباب از مهر تو را تکیه کرد فراق
 رختن را تو ای بهرین مهر اجل
 در چشم امل داشتن و در دست امل علم
 سبوح و تحفان حیات و در حیات

وحي تو نبوات دى نيكه بل
مرد در تو نبه سانس قضا
محبوت يافى و مرغوب منزل
و الهام بشهر بازو صلب

می طلعت و خوشتر از صیوت علی
سازد از عشق تو بایکدگر جمل
لبندی بمانی و مشغول شوم بی
ناز و نهم بادی و چون خاک از چرخ

والتواضع

معاویم سخت که ایام خود را
با حوادث ملک بخرد و کرد

رومی بود برومی اندختم دجای سیرد
 رباب
 از روی قضای سیرم حکم از انچه خوا

و سبب سفلت بخت بد چه کرد
گر گرد او رسد م

مسئله فیضیائی میوه از سطح مسوودات عالم را در

المقامة السامية في التصوف

از اقسام است نفسانی از مذهب
محمد و فراعت و از علم اسان و غیر
و از کلام ربانی و شعر است نقل
و از حدیث و شعر است نقل
استحقاق القیل و کمالی
ملاقات کر و شب و نوم و راه و من و دیگر

نامی است در سر صفائی که مستحق
اشتم و بلاغت یافتیم و از خواندن آن
روح بدقیرتات الوف سید
بصاحت نادر بود در براعت و بلا
توقیص من الفصار لوجی
بر شران سید زون آن که تیز

تایست که مردم ادوستی که در سر و فو
صاحب السال چون دولت برکت
صمیمی و فرا آدم و از خسته ایجاد
دستی که کامل بود در صنعت و
فَقْتُ الْبِلَادِ تَهْتَرُ
و اما کانت که درم شهر بار ماه باده

در کتب معتبره
برای این پنج موصوفه و در مقابل یافت
و چون نامی که شد از ان زمان و نقل یافت
بجای صحت و از آن طریق بدینکه علی بن
و آن نوشته فخر بنویسی

جلد اول
مطالع
ارباب
اول
ای

من

بین مولد معینی شیران سید اسامی

از آموختن علم شریعت را

۱۵ حساب سرود و انجمن

آرامی گزشتی غزل

ای آنکه چون در زلف اجاق بسازد
که در ناب رخسار صدف سحر افکند
چون آفتاب خرقه بسوزد
نور در امید آنکه زایم در آید

الکونی کہ بڑا کو فہمی عبیر اسکے
کہ دلیبری حسی در طرۃ آگینی
کہ خرقہ نیست خودم ریسر اسکے
سر در طرۃ او نشہ ابر کفایت دیکری

فلاح من الضمير

بود چون و کس ز طرف موضع او رسیده است و اصحابنا امر و زبیر ایت قدم او مشغول اند
 و در ریاض آن اقبال و قبول من نیز بدید گردان راه بر فقم و آن عزیز را مهابت و چون با هم
 دیدیم و چون با همه اعضا رسیدیم تا آنجا که حلقه آن اجتماع و موقوف آن اجتماع بود و آشنائی
 ما قدم آمدند خاتمه هر مسلم شد و آشنائی آن آستانه را محکم و چون در آن حلقه راه کردم و
 در نگاه بیری دیدیم چون ملک لطیف غن و چون ملک بود و لوق محاسنی بیاضی در دل مجاز بود و
 قبول آن نبوت از سر قلاب جسم نه خاسته و ما ده هم و زحم کاسته روح صورت در پاک عقل و جسم
 فخر و صورت ملک مرقع فلکی منتظر نورانی مخبری و حال حکم از سکوت بزبان نهاده و دایه صورت
 در آن انگیزه و صفویان لایت و خرجه پوشان ناحیت بعضی از نومی خدمت بر زمین نهاده و در
 دم نواضع اساده و پیر چون ماه در پرتو نور خود شسته و چون با بی مان از لفت کوب بسته پیر چنان
 عتی نام برگشت و زحمت نظار گیان در گشت و آنچه چون در دلو و بد رشت و از خارج نیست
 صفت فیاکی و آن تصدیق آن چون و از ما در سمع او خفت و چون نه در سمع او خفت و از زمین شمال
 جال های آفتابا پاک را به گفتن از شمع جبین نه گشت و آنی کل عیون خبر گشت
 اجل نه گشت و ما و قیما و قیما که میگویم این است و این است و این است
 و گردان ای و طاعت و استقامت

باز از سلسله ایام حالت از زبان قتلت گشتا که در آن ^{تلمس} دوشن مایه دوشوران دوشن ایرایه ^{قطعه}
 به خرقه کیودست | دجست عدان حله پوشان | ایرایه دوشوران دوشن ایرایه ^{قطعه}

1

این گفتار از این است که از این

از این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

حدیث است با چو تو کو تا و قی نباید گفت و آنچه را از این قصه است با چو تو فروده می توان گفت چو
مطلع این مقال است حدیثی که می گویند که این سید مرتضی در این سرکش و سرکش است شبی دیگر
است اگر دوستی بود بگویم که که شده است از این جویم گفت مانده نهاده است و درسی که که
ای بر طریقت و در بنمای حقیقت معنی و نفس و غنا و استیلا و انبساط که از این نشاط حاصل شود چو
چیت و مختار و حق آن کس است گفت ای کودک راه بدانکه نفس قالب رحمت مرغ دل است و بر
و به طریقت و سکون قات بر اندازد حالت قلبی و آن فی ذلک لذكر الله من کما
که قلب هرگاه طار و روح محیط و نفس الهی مشتاق بود در پر از فضایی عالم علمی گرد و در خط اسباب
و حرکت آید سکون نفس جانش او و در حرکت افتد کو تا و نظر آن عالم صورت پندارنده که این حرکت
اختیار است و آن جنبش ارادی و داندانده که لرزه بر نفس بخاست او می زاید و حرکت در مضر و
بی ارادت او می آید اگر شعله کوه و گل بجای حلاجل و سلاسل در گردن وی است و نداشت
باز نه استند

و القلب یضع الا هو کما یضی
و القلب یضع الا هو کما یضی

هر چو نائل بان بد عا و شایکشا دم و در خدمت بجزمت بستاد و می گویم ای از روح بایسته تر و از
شایسته تر از نامعلوم را غیر شایسته و ازین محل نیز بر آید چه باشد اگر این کس که کافی گردد و این شایسته
حلولی شود و پیر گفت ای پسر دیو ال کشته است و خوان افصال نهاد که گفتیم مر از راز ابحاث سماع خبری
و از شجره علم درین سنی شری پرچون این سخن شنید و جو بلزید و گفت ای ان غایت طلب نهایت توی انتم
بایست تا بفرموده ولایت صد پسر از فرنگ است این ال بر حد قدرت و این استخوان و نه بر اندازد و سل و نه
درگاه سماع رفعتی دارد و عالم سمع تو می هر بالای کو تا به بدین در و درگاه نرسد و گوش هر بدوش این

قوله تعالى السمع کمع و لون

چند پرسی رحمت مر و اید
کس را آداب بندگی بنام و قصد آنجا که پیش از غالب و شایع نظری و احوال خطاب است و یکم لغو و
سمع آن خلوتخانه خبر سمع نوز خستین خطاب ازین مقام است سمع بی آلت رسد و از خجاست که سمع را به
بهر ترجیح است و این خطاب نفس صریح قوله تعالى و کان الله سميعا بصیرا و توندیده که هر چه ضرور و

این ظاهر است

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

و این از این از این از این

on

7

[illegible]

7-10-1944

و این طریق دین و مسلک رفیق خیر باشد و محل نرانی توان داشت که در حدیث صلاح و فساد و تفریق و اتحاد و تخلف و ایجاد است و اگر تقویم او در دست ابراهیم علیه السلام نبودی از غلط افغانان راه نمی آفتاب دماه بیاگاه طول و عرض از جهت و جهی للذی فصل السموات و الارض بود و خطاب را با رای این دعوی که سرایت سرتی بقلبی نبودی و پسر ابوطالب این لاف که گوشت شفا لفظاء ما از دذت یقیناً نرسیدی و اگر صد نفر شمع در دست منی در مضائق این ظلمات و حقائق این طلسمات و حقائق این غلوات را مبری تواند کرد و قدمی بر نقطه صواب نتواند نهاد و نیز معلوم است که سمع محل خطابت و محل حکم مژده دارد که پرورش روی می یابد و محمل منفرد و سبب مژده است و او را حکم شجره لوبه و از شجره کافره و فرق بسیار است تفاوت بسیار از این تا این رفعت و این حضرت پس منبج باقی گشته آن طاعت را نشاید و دست بسته آنظرف را در دست **قطعه**

فکف یزى مقادیر اللہ	اھل کائنات من هذا
پس گویند از او را راستا کارزار	پس گویند خدای تو از یوں کی سبکی
هذه قصرت في طلب العلو	چون مان شیخ سنی در راه و سوار شد

پیر است بحسین سمعان و خروش محمبعان و ناله سوختگان بودت و آوشت آقان محبت برخاست
 بجاء تلخی و زهق الباطل پرستی برخاست و رفتن را بیاراست و ردای محظف در سر آگین
 پای نصرت در رخ آرد و چون نسیم سحرگاه در فراز و شیب ابرامه در طبع و خاطر دم و او وفا
 و ماند و بعد از آن بسیار شتافتم آتشد مبارک اینافتم رباعی
 معلوم من شد که کجاست و چند رفت
 یار و ج و وار هر حسین چند رفت
 ما و آن خا و ثات ملک ترند رفت
 جسمه وار در لی خاک رفت

المَقَامَةُ العَاشِرَةُ فِي الرَّحْطِ

حکایت کردم ادوستی که در سفر یازده افق بود و در حضر جا بجا صفت که نویسی از او قات حکیم صفت حال
 احوال را از مسقط الطاهر و منبت لاهور قصد انتقال کردم و برای انتقال اشعار
 الشعرای رضی بنالدی قسیده
 و بیایو حیرت یومیه عن مسیه
 و قزاق مشرب و کافه حاله
 و بنابر آنکه در آن روز
 و بنابر آنکه در آن روز



در اصطلاح شاعران و نویسندگان
 قریب اسکن از این کلام
 در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

حضرت روح ایشان دارالملک قوت مست بود و در شراب ایشان درین صبح که ایشان را بهشت سروامیان
 در میان است و عروس محبت در حجره تخرایشان است و چون میان جدائی نبود و عاشق را چندان سود
 شیدائی نبود که آنجا ایستاد و روح اصل است و عالم عالم وصل صورت معشوق در حجر الاسود سینه ایشان
 مستقر است و صورت محبت بر روی لایق دیده ایشان سطر و دم در حسنی گفته اند ربا عی

در راه محبت قدیمی می نویسم	و صورت شادای می نویسم	حاشا که ز جگر تو می سرورم
چون همه احوال می نویسم	و هم درین حسنی گفته اند ربا عی	یاد تو مباد که فراموش دل است
چون حلقه بندگی برگوشن است	گردست نیرسد بوصلت شاید	چون نقش خیال تو در آغوشن است
و هم درین حسنی گفته اند ربا عی	ای طبله جان دست من و چشم تو	والی شده بر سینه جان من تو
اندک کشن بولی من این تو	من تو ام ارچه شیشی با من تو	و هم درین حسنی گوید ربا عی
گرفت لوح و بیان من است	آن سجده صبح در بیان من است	اما محبت روح در بیان من است
انواع قوت و بیان من است	ایس گفت ای این غریب درین صبح	چون افتاد ای کد افشایم

ترا سید کرده که دام کلیمه ترا قید بد که عشق را سه قدم است اول قدم شش دوم قدم کوشش سوم قدم
 کشته شدن مانت و اختیار است و یکی اضطرابی و در قدم شش هم صفت مار باید بود که بی باپی نبود
 و سیدت بگوید و در قدم کوشش هم باب مور باید بود که چون اعیه عشقش در کار کشدن در بار کش
 و قدم شش خونه قدم اختیاری است بلکه قدم اضطراب است که سلطان عشق مستم نیست و چون شش
 مجرم نه انجان مردند است که حجره عشق در و بام ندارد و صبح محبت را شام نه عشق قفصی است
 آهین تنگ روی شکستن دارند روی و رنگ با این همه بض بسیار دلیل نیایشش آتش با
 که سر کار و خود با سخنان رسیده است یانه علت عشق بحال کشیده است یانه دست نوی آدم
 گفت ندانسته که بض عشاق از دست نگیرد بل از آب دل که بخت پیش آتش گفت ندانسته که آب
 بحال از دیده شهادت کند بحسن محس بود قلم عشق در گون است و اگر آن علت عشق
 آب دیده و آتش سینه نه زنگ بگیمه است **نظم**

و اخبار الشاهدان المساء و	لا تکتف لحظه الحزن ان ترک	تکلم لکما کان اطمینان و
و خبر دادند و گوئی آب چشم دوم روز	القاتل کما کانی را محبت گفته شد	و روضه محبت کما الشوق و

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

در این مبحث و در این باب
 در این مبحث و در این باب

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

از بنفازه بدروازه رسیدیم و از درستان با سواق آدم خود در مشرباتی آن شهر مشهور و خطه محمود نظر
کردیم گفتم سبحان امد اینست هوای بدین لطیفی و ترتیبی بدین لطیفی این بقعه بدین بنیاد
و مشربت فکر و ضحایت از ریاض نیست و در حیرت و دشت آن حیاض و ریاض و از بار
بماندم و دیداشتم که در قصا و براتنگ و تاشل و بانی و فنگ و در غصان شجره طولی نظاره میکردم قطعت

سینه حاجه فی الحسن طبعه
شاهنم از بهت در سن پاکیزه
کله خدو حلقه لعل
گویا آن خار در دست که گرفتار شد مجروح

اعضا انجم اهامو شیه الورد
شاخای درختان آن نقش برگ است
سینه تخرها مسدود تر بها
هوا می درخت آن شک خاکی آن

رایت زهارهای اطل همترجا
دیدم غنمای آنرا بشنم آوده
کلهها مر جت بالغد العین
گویا آن چه شده است بغیر خوشبو

از غایت تنزه و خوبی و دلش	پنداشتم که بخت حدست از خوشی	در سر کشید شاخ تهرهای اصل
در برگرفته خاک چمنهای درویشی	بر گلستان گنبد خضر نهاد پرو	گلگدای کوزه کوزه زجری و آشی
گفتی ز ما فواید بی شمی عهد	بادی که از آن هستی در صبح و در شبی	آفتاب ز می هوای مطهر فضای منبر

که بخار او همه بخورست و تراب او همه شک و کا و زخک آنس که مسکن اصلی درین دیار دارد و موقت و غیر
درین برای سازد با خود گفت که چون رسیدی باینهار و غده و خورق و سدرین بشین و آرام گیر
لقد سقطت علی الخندق و فقطت السكة علی الخندق و سدرین بشین و آرام گیر

نصیب قوت طبعی است از عالم جسمانی بروحانی باید آمد و قدم از منزل بهی و شهودانی بروانند
و از خانه خاک بر حلقه فلکی وارد و اعمی شیطانی بداعینه ملکی باید آمدن که این همه رنگ و بوی محبت و جو
از بهر طبعی از اندیشه از سلسله عقاید که رنگ و بوی رفس محفوظ و آواز و نور منشا است از هر چه

فرهنگ باید که سوی وزنگ مغرور نشود و بنمایش و آرایش سرور نگردهد و بهشتی را جمال
این اطلال بر سنگ امتحان بیازماید و بجاس انقاس به یک بیایم و روزی چند درین
خسته الما به رفو مشغول سازد و در وقت وزم از دست و جگر و سر و آید که آقا قالی

و صورت با معنی و ظاهر با باطن متوازی و مساوی افتد و دای اقرار سفر بعزم اقامت درین بار
سلام و سلامت بکشتایم و اگر این گلها را با خا و آویرشی بود و این سیما را با سبوم اینجی

از جای دیگر

سید علی حسینی

جزو پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

علم معلول از تجوید که باصطلاح
 پس ماسوا العمد را گویند و در
 مفردان از فقره که
 باصطلاح معلول

چون کس ملک در آن مقام
فانی طلای گرد و دوا در آن اوج
سبب شود کسی که طعم عدم نماید
یکبار نیست رب من القیوم

7

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

و این احسان و این اشعار است
 اشکال و الحجب همه در یک گردیده
 کشتن جهان این غرض و مقصد است
 گفتیم نباید که باین غرض تا این طول و عرض پیوسته شود و پیرامون هر سو و ده و خیال عشق طیان محرمی
 راه منزل میرسد و پیوسته به سر بالین در می آید عنان اختیار بصورت اب بر میسم و بیستی
 دران راه باز میستم دست موافقت در گردن مرافت ایشان گردم و روی بصورت جاسان
 نهادیم و چون میر آنولایت رسیدیم از واردان دیگر گونه حکایت شنیدیم **شعب**
 و من کمال الکمال عن کل حال
 فلا یلک ان یلقی کشید و ناعیا
 این درست که ملاقات کند شارت و به خود
 که قصد بر مقصود بر خط و نسق معثور گذشت و با یام نوشته آن بهیم بهیم عروس شسته است و بهیم گویا
 بهیم بدل شسته و از ربا صین لبابین بخر فاربت و از ان اقیاح افراح در سر خرم خمار نیست شسته
 رادر لباس غری و جامه سوگواری نشاید دید و مرغ و مرغ در علقان بمرادی مشاهده نتوان کرد **ع**
 گفتیم بهیم بد که نام ناظر بدان ریاض ناصر باز خورد که کدیم سو ناظران
 اتفاق و انظام و انشاق را از هم جدا کرد گفتند ای جوان طلاق
 مدتها و اسبب مان این برضت بسیار است بهو اشال این برضت بر دشوار **مصرع**
 و ان الله طاهر عشتو
 و بر اندر زنا بسیار ظلم کند و شکر است
 محاسن پس و بره نهادیم و خوان تصرف بقا و تصادادیم و منزل نمنزل در طلب این مقصود و مقصود
 می آمدیم تا بدروازه آخر کرم و خاک پاک و تربت بازت رسیدیم آن همه اشجار و اغراض این کرم
 و بهیم و آن همه احوال معکوس باقیم بهیم سحری بخت گل طری ندانست و منقشه طری تری ندانست
 و در لاله صحرائی طراوت و در عنالی نبوده در سمن ربی بر ریاحه طبع بود و نه در گن بهاری لاله تیار
 سیاح دران باغ خانه کرده و وحوش دران بقیع آشیانه ساخته تصور خالی او چون سوراخ بالیده و در
 پر نگار و موضع اعتبار شده و ساکن معلوم چون باکن بهیم منزل انتقال و ارتحال شسته گفتیم ای بهیم
 متدبران دوزخ مدبران و تخران چون شدی ای جات امیران در کات سیران چون گشته
 قد طواک الله سیرا و جهارا + و انالک امر لیس و هلا + و چون در اردو یار و خانه و
 برانند همت به از خانه در باطن و ظاهر به و به در ظلم در شب و روز

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰

معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این

دوستان قدیم و یاران کریم که در کرم از بسیار اندکی و از این برای باز نیافتیم و آنرا که دیدیم بهر جور
 ضربت قهر و مجبوران شربت نه بر بود و بعضی در پیچیده نگاران و بعضی در شکسته ناهواران و بعضی در مصائب و مصورت
 گدایی و بهر متعززان و رباب میوزالی مجبوران حدست نوار و مجبوران حدست مصائب نوار و
 دران تک و بعضی در پیچیده رسیده از محلات و طر فی از مشربات جمعی دیدیم چون که
 از یکدیگر در و در مجبوران قناده و در مجبوران کرده آمده و پیری نورانی بر سر آن برانی نهاد
 دران اطلاع می نگریست و دران احوال می نگریست و این ابیات روایت می کرد و قطع
 هی الا ذلک و الطراف و الیکان
 آن در خان پل و جاد و بابت
 خان الزمان یکم که خواند
 ماری که در خانه برانها با آنها ماری
 پس برگشت احوال سافرها با ما و در عید الام یام باین شعر احرام تنی باخته و درین ایام سپهر
 اگر وقتی درین امان خوش خنده آمده آمد و خوش گری که مهربان و صفت صفا و صفات پدید
 و عهد و پیمان بعد از وفات ظاهر شود و درین خارشان که می گوی هزار خارشان پیش و ده آفرین
 خاک که قدم سپری هزار سر و مستوی قدم و خود پیش خفته است و در بر قدمی هزار لطف شکو می
 و در بر دشتی هزار خد مایه روی هزار به که می بینی آشیانه شکو می است و خانه غلو می است و بی این
 خاک بنه انیم عهد یاران بنام است و در پیش کن تا آواز و در حیا با صبح و آواز با صبح و در
 شعر از خاک اگر خطای کنی است از بسکه خفته اند و در و در یک
 فائده است و در بر قدمی موضع آمده سر تا سر این برانه موضع خمر و جخانه و محل سماع و ترانه بوده است
 این همه خار با زگل خارا بریده است و این همه عکس و تما از بود و تار با بر نیم خنده است و بعضی
 زوایای ساجد تبرک است بعضی ازین خرابها مایه مبارک است آنجا که بای می نمی سجده گاه نهاد
 و آنجا که نظر کنی بازی جای شاهان است هزار شاه و درین خاک شهید است و هزار عابد و درین
 عید جوان گفت اگر تیر این میوشند و اری نشین مانی و اری میوشی بگذریم و ماین که از خفته
 سراجی و در این اطلاع خفته را فتوحی بکیم و گری عاقبتی شدنی کنن بر خیره عینانی کنن که این غلام
 هزاره و ناهواره

معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این

معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این
 معنی از این است که در این

و چون خاک راه مرا بگذشت و بعد از آن کبریات و مرات بران فرارسیدند ثم اندران سیر قراح تو گشت

از غنایم و غیر نشینیدم

در عقید و فلاح ملت است کرد	در کائنات منزه کار کجا و بند زهر نواز	در کائنات سیه کجا خور و گرم سیرد
----------------------------	---------------------------------------	----------------------------------

المقامة الرابعة عشرة في ادب سفر

مقامه	چهارم	در آداب سفر
-------	-------	-------------

حکایت کرد و او و سنی که در منزلت میفرمود و پشت و دمیت ای مناکه قیمتی از اوقات که از آن جوان خضر

شکسته شد و در عهد انوشیروان که بود از خدای خود حاضری می نمود اما استخوانه ایست لطیف را شنود

[illegible]

وَقَرَّبَ إِلَيْنَا بِالْحَقِّ رُوحَهُ وَوَدَّعَ نَفْسَهُ فَاكْبَسَتْ رُوحَهُ رِيحَانِ بَيْتِ نَسْتِ

ومن يوم اقامت في بيوتكم
سورة الفاتحة بسم الله الرحمن الرحيم
يعطى كل من يطالعها ولها ثواب

شکر کننده صبر کننده باندل روزی	از کس میلند از کس سپاه دراز باشد
سینه که شکر	سینه که شکر

وہی طواف العقیقہ ہے
 در حقیقت چون تخم شیم ہے
 خست سوی تا بشیم ہے

پای از منزل حراج ہوان

بر زمین ہو کشیم ہے دل ناتنگ شد خائے ننگ رخت سوی رضا کشیم ہی

ہر کہ دستِ سلطو تو ممل بندو آن کش او کہ ما کشم ہے ناگاہی، سپہ موت

و بعد از رفتن سارای که در دم و اعما و بر مرکب پای وزین ارادت بر براق اشتیاق نهادم

وقدم مجاهد سدا عساق نهاده طبعی از اقامت طول غمی و حرکت عجز چون سنگی

رخسار از راه کوتاه که در دم کور عواقب نواست منفرد نگاه کرد و گفت مرا راه را از انباری و دوار را از جای

حاجه نورالدين بن محمد بن احمد و سرورن طوق بدست کردن رفیق است

که فرد و ویدین سنت ملا است و نهانیست بهر خصاله

سرخ و سفید	سرخ و سفید	سرخ و سفید
------------	------------	------------

سید ابوبکر محمد بن ابی طالب	سید محمد بن ابی طالب
سید علی بن ابی طالب	سید علی بن ابی طالب

[illegible]

بجای او می رسیدم و من و او و طبیب اعلا بطری و دیگران سه انسان در میان و پس از آنکه مرا گفت

برادران را که جویند و پیونده در می یافت با خود می گفت در برابر او سبزی سیر بر او است و پیر

100

10

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تفتیش

تفتیش بر وزن کرامت معنی
از میان برداشتن و بکار آید

سید ابوالفتح محمد بن علی نقی
میرزا حسن خان قزوینی

م

فصل اول

۱۱

۱۲۵

۱۳ - ارفا فی بیخی نیکان
۱۶ - ادر کسرو او کشته ای کسرو کسیر بلند

این که میگوید در این کتاب
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه

این که میگوید در این کتاب
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه

کاشته باد بهاری بروی و زید و انجش نسیم می نویسد و پیر در روی او میخندد بگوشت سبد که شتم
 سیاح چه بگویند و از ان ترغم و قسم چه میجوید این بیت بر زبان داشت بدین نظم در دهان
 از جگری کباب و جشی بر یک میگفت و از زرار بران جوان میگفت **قطعه**
 یابا سقا القدر کما فرت محلا
 ای بلند قامت چندیار چندیار کما فرت محلا
 ناسا و کاسا و اخوانا و جلا
 آدم و بیاله و برادران و عیشیان
 وز ادبی حاکم الدنیا و دینی
 و زیاده شد مرا و دینا و دینا و دینا
 اکتب تصحیلا و احسا
 آباشی که سزا و کی سزا و کی سزا
 کما فرت محلا و کما فرت محلا
 کما فرت محلا و کما فرت محلا
 کما فرت محلا و کما فرت محلا
 کما فرت محلا و کما فرت محلا
 کما فرت محلا و کما فرت محلا

این که میگوید در این کتاب
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه

پس نظم ناز می گذاشت و نوای در می برداشت و این ابیات در دهان زبان آورده **قطعه**
 زهی طالی در خن کز لب دی
 بیاض اندر رقیب و دایه تو
 بنار و در بهشت حدن شاید
 اگر طولی بود همسایه تو
 و این که میگوید در این کتاب
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه

این که میگوید در این کتاب
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه

این که میگوید در این کتاب
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه

این که میگوید در این کتاب
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه
 فادیه و بیاض و سیاه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

(Handwritten notes in Persian script at the bottom of the page)



عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

2

دوم: نقش ازبک

سنگ کربین است که در ۱۲۱۱

2

درین بساط تنگ پنا گنج که عالم عشق عالم مشاهده است و هر از قدم مجاهده در کرد و یک قدم شایسته بود
کلمه در شریف قدم مجاهدت میرفت در چهل و سنگ پهل سالانند و چون در دعوت مکالمه قدم شایسته
ی نهادن مقصد و سنگ بهفت گام براند از اجناس غله خاک گویا نیاری میکرد و اینجا عشق
مشغله داری ای بسکه نار از این جانب الصور قطع

چون باد و فرمان تو شدم ز صیدگر در پیش من بدین تو یک گام نیاید و حلقه بیکدم تو صید بودی	در مجلس با جرحه یک جام نیاید در آب تو غرق شد من ز بوخته نبود از امید که در حلقه صید ام نیاید	و از نو که خواهند تو باشی زینا و از آتش تو سوخته جز جام نیاید و چون این منتهای گفت بروی
از این صفت و از آنجا که بود بر خاست و بار بگذشتیم و پرسیدیم که آن یار گفتند آن یار که تو میگویی و آن مخزن فرزانی در آمد گفتیم ما احسن هذا کجا نهاد و پای افزار کرب کجا کشت واحدش و در جرح گوش کجا کشید	و چون از سفر حجاز باز گشتیم هم بر آن خط و بار بگذشتیم و پرسیدیم که آن شیرین گفتند آن یار که تو میجویی به حجره عقل نقل کرده و از راه دیوانگی به شاع فرزانی در آمد گفتیم ما احسن هذا اطلب هذا السهم و بعد از آن ندانم که رخت غرت کجا نهاد و پای افزار کرب کجا کشت و در جرح گوش کجا کشید	و چون از سفر حجاز باز گشتیم هم بر آن خط و بار بگذشتیم و پرسیدیم که آن شیرین گفتند آن یار که تو میجویی به حجره عقل نقل کرده و از راه دیوانگی به شاع فرزانی در آمد گفتیم ما احسن هذا اطلب هذا السهم و بعد از آن ندانم که رخت غرت کجا نهاد و پای افزار کرب کجا کشت و در جرح گوش کجا کشید

اللقاء الساعة عشرة في مناظره الوحي

حکایت کرد مردوسی که صفت اخوت داشت و بهمت قنوت که دوستی از او فات که اطراف عمار
 غلانی بود و گوشت خانی صانی در سودا سودای جوانی شب روی کرد و معیت سفری در خاطر
 پرورد و از خراسان روی کاشان نهاد و دلی بر طاعت سری بر طاعت عصای سیاحت کشید
 شد و از عالم و قاصد شکر **رمان** **ع** **الف**
 سیر کرد و با باشد در رفتن بر پای **ع** **الف**
 و چون آن جامن بر این از بار و انوار و اشجار بسیار سود و بغیر و سودم کردیم
 از آنجمله و در و عرصه باقیم بر روی و حوز در گامی دلارامی و بر هر غرض و فک و در هر قدمی صحنی

اطراف حدان ادا کی گئی خیار
و خلاف نوی خیار

۱۳۰۶

مفصلہ ۱۷۹
بیماری کی وجہ سے

۵۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسة للعلماء والطلاب

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سراجاً مبيناً

ج

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

نون مخملى مشرق

طرح

۹۸
کتابخانه عمومی آیت الله العظمی بروجردی
تألیف و تصحیح: آیت الله العظمی بروجردی
چاپ اول: ۱۳۲۷

کتابخانه عمومی

۱۳۵۷

دین و آموختن برای الهی

دانشگاه ملی ایران

۱۰۰

۵۵ ضمیمه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۰۶
 ۱- حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم در غایت
 ۲- درستی بی شائبہ ازین برحقان و اولاد و اولاد
 ۳- درستی بی شائبہ ازین برحقان و اولاد و اولاد
 ۴- از اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 ۵- از اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 ۶- از اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 ۷- از اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 ۸- از اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 ۹- از اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 ۱۰- از اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد

در نهایت تری ^۱ عصاره شریف المرافق ^۲ و یار منافق ^۳ با هر که آید مزاج او گویو ما هر که باشد صفت او
پذیرد و خوش و خرم و شتری و زهره و راس از جمله سودا و اندوخل و میرنج و ذشب زهره و خوش اند و عطار و
نه از خوش کمالی دارد و نه از سعادت جمالی اگر با سبب از خوشت عامل است و اگر بخش است از
سعادت عامل است ^۴ وَالْمَرْءُ يَفْقَهُ مِنْ قُرْبِهِ ^۵ وَاللَّيْثُ يَفْقَهُ مِنْ قُرْبِهِ ^۶ و اگر بخوبی انقباض از زهره فلک
بکشاید و رنگ و سیاهای هر یک بنام کتاب سپید یا سفید که در اجزاء و عصاره از مل شباهتی است
و شتری سپید است که بصفت میل دارد و مرغ آری الاون ^۷ و زهره و زری الاون عطار و چون همان پیش
برفت و در جبهت ^۸ از دیکترین فلک فلک ^۹ و در پسین فلک ^{۱۰} عطار و پسین فلک ^{۱۱} بره پس
فلک آفتاب پس ^{۱۲} فلک ^{۱۳} و پسین فلک ^{۱۴} شتری پس ^{۱۵} فلک ^{۱۶} و پسین فلک ^{۱۷} شتری پس ^{۱۸} فلک ^{۱۹} و پسین فلک ^{۲۰} شتری پس
کو ارباب ثابته است ^{۲۱} و پسین فلک ^{۲۲} از فلک ^{۲۳} و پسین فلک ^{۲۴} و پسین فلک ^{۲۵} و پسین فلک ^{۲۶} و پسین فلک ^{۲۷} و پسین فلک ^{۲۸} و پسین فلک ^{۲۹} و پسین فلک ^{۳۰}
و طلوع و غروب و صعود و اسفل ^{۳۱} استانیست معین علامتیست مبین حسابیست ریاضیست
برای از کم و کاست و محاسبات ^{۳۲} و پدیدار و در ^{۳۳} و در ^{۳۴} و در ^{۳۵} و در ^{۳۶} و در ^{۳۷} و در ^{۳۸} و در ^{۳۹} و در ^{۴۰} و در ^{۴۱} و در ^{۴۲} و در ^{۴۳} و در ^{۴۴} و در ^{۴۵} و در ^{۴۶} و در ^{۴۷} و در ^{۴۸} و در ^{۴۹} و در ^{۵۰} و در ^{۵۱} و در ^{۵۲} و در ^{۵۳} و در ^{۵۴} و در ^{۵۵} و در ^{۵۶} و در ^{۵۷} و در ^{۵۸} و در ^{۵۹} و در ^{۶۰} و در ^{۶۱} و در ^{۶۲} و در ^{۶۳} و در ^{۶۴} و در ^{۶۵} و در ^{۶۶} و در ^{۶۷} و در ^{۶۸} و در ^{۶۹} و در ^{۷۰} و در ^{۷۱} و در ^{۷۲} و در ^{۷۳} و در ^{۷۴} و در ^{۷۵} و در ^{۷۶} و در ^{۷۷} و در ^{۷۸} و در ^{۷۹} و در ^{۸۰} و در ^{۸۱} و در ^{۸۲} و در ^{۸۳} و در ^{۸۴} و در ^{۸۵} و در ^{۸۶} و در ^{۸۷} و در ^{۸۸} و در ^{۸۹} و در ^{۹۰} و در ^{۹۱} و در ^{۹۲} و در ^{۹۳} و در ^{۹۴} و در ^{۹۵} و در ^{۹۶} و در ^{۹۷} و در ^{۹۸} و در ^{۹۹} و در ^{۱۰۰} و در ^{۱۰۱} و در ^{۱۰۲} و در ^{۱۰۳} و در ^{۱۰۴} و در ^{۱۰۵} و در ^{۱۰۶} و در ^{۱۰۷} و در ^{۱۰۸} و در ^{۱۰۹} و در ^{۱۱۰} و در ^{۱۱۱} و در ^{۱۱۲} و در ^{۱۱۳} و در ^{۱۱۴} و در ^{۱۱۵} و در ^{۱۱۶} و در ^{۱۱۷} و در ^{۱۱۸} و در ^{۱۱۹} و در ^{۱۲۰} و در ^{۱۲۱} و در ^{۱۲۲} و در ^{۱۲۳} و در ^{۱۲۴} و در ^{۱۲۵} و در ^{۱۲۶} و در ^{۱۲۷} و در ^{۱۲۸} و در ^{۱۲۹} و در ^{۱۳۰} و در ^{۱۳۱} و در ^{۱۳۲} و در ^{۱۳۳} و در ^{۱۳۴} و در ^{۱۳۵} و در ^{۱۳۶} و در ^{۱۳۷} و در ^{۱۳۸} و در ^{۱۳۹} و در ^{۱۴۰} و در ^{۱۴۱} و در ^{۱۴۲} و در ^{۱۴۳} و در ^{۱۴۴} و در ^{۱۴۵} و در ^{۱۴۶} و در ^{۱۴۷} و در ^{۱۴۸} و در ^{۱۴۹} و در ^{۱۵۰} و در ^{۱۵۱} و در ^{۱۵۲} و در ^{۱۵۳} و در ^{۱۵۴} و در ^{۱۵۵} و در ^{۱۵۶} و در ^{۱۵۷} و در ^{۱۵۸} و در ^{۱۵۹} و در ^{۱۶۰} و در ^{۱۶۱} و در ^{۱۶۲} و در ^{۱۶۳} و در ^{۱۶۴} و در ^{۱۶۵} و در ^{۱۶۶} و در ^{۱۶۷} و در ^{۱۶۸} و در ^{۱۶۹} و در ^{۱۷۰} و در ^{۱۷۱} و در ^{۱۷۲} و در ^{۱۷۳} و در ^{۱۷۴} و در ^{۱۷۵} و در ^{۱۷۶} و در ^{۱۷۷} و در ^{۱۷۸} و در ^{۱۷۹} و در ^{۱۸۰} و در ^{۱۸۱} و در ^{۱۸۲} و در ^{۱۸۳} و در ^{۱۸۴} و در ^{۱۸۵} و در ^{۱۸۶} و در ^{۱۸۷} و در ^{۱۸۸} و در ^{۱۸۹} و در ^{۱۹۰} و در ^{۱۹۱} و در ^{۱۹۲} و در ^{۱۹۳} و در ^{۱۹۴} و در ^{۱۹۵} و در ^{۱۹۶} و در ^{۱۹۷} و در ^{۱۹۸} و در ^{۱۹۹} و در ^{۲۰۰} و در ^{۲۰۱} و در ^{۲۰۲} و در ^{۲۰۳} و در ^{۲۰۴} و در ^{۲۰۵} و در ^{۲۰۶} و در ^{۲۰۷} و در ^{۲۰۸} و در ^{۲۰۹} و در ^{۲۱۰} و در ^{۲۱۱} و در ^{۲۱۲} و در ^{۲۱۳} و در ^{۲۱۴} و در ^{۲۱۵} و در ^{۲۱۶} و در ^{۲۱۷} و در ^{۲۱۸} و در ^{۲۱۹} و در ^{۲۲۰} و در ^{۲۲۱} و در ^{۲۲۲} و در ^{۲۲۳} و در ^{۲۲۴} و در ^{۲۲۵} و در ^{۲۲۶} و در ^{۲۲۷} و در ^{۲۲۸} و در ^{۲۲۹} و در ^{۲۳۰} و در ^{۲۳۱} و در ^{۲۳۲} و در ^{۲۳۳} و در ^{۲۳۴} و در ^{۲۳۵} و در ^{۲۳۶} و در ^{۲۳۷} و در ^{۲۳۸} و در ^{۲۳۹} و در ^{۲۴۰} و در ^{۲۴۱} و در ^{۲۴۲} و در ^{۲۴۳} و در ^{۲۴۴} و در ^{۲۴۵} و در ^{۲۴۶} و در ^{۲۴۷} و در ^{۲۴۸} و در ^{۲۴۹} و در ^{۲۵۰} و در ^{۲۵۱} و در ^{۲۵۲} و در ^{۲۵۳} و در ^{۲۵۴} و در ^{۲۵۵} و در ^{۲۵۶} و در ^{۲۵۷} و در ^{۲۵۸} و در ^{۲۵۹} و در ^{۲۶۰} و در ^{۲۶۱} و در ^{۲۶۲} و در ^{۲۶۳} و در ^{۲۶۴} و در ^{۲۶۵} و در ^{۲۶۶} و در ^{۲۶۷} و در ^{۲۶۸} و در ^{۲۶۹} و در ^{۲۷۰} و در ^{۲۷۱} و در ^{۲۷۲} و در ^{۲۷۳} و در ^{۲۷۴} و در ^{۲۷۵} و در ^{۲۷۶} و در ^{۲۷۷} و در ^{۲۷۸} و در ^{۲۷۹} و در ^{۲۸۰} و در ^{۲۸۱} و در ^{۲۸۲} و در ^{۲۸۳} و در ^{۲۸۴</}

<p>کَ تَحْدُوْنِي وَلَا تَكُوْمُوْا لَمَّا تَكُوْنُوْنَ مَعَهُ فَاَنْتُمْ تَكُوْنُوْنَ اَلْعَالَمِ السَّعِيْدِ وَوَسَّوْا اَسْمٰلَكُمْ بِرُءُوْسِهِمْ وَخَاطَرُوْا فَاظْهَرُوْا سَلِيْمٌ وَاَوْفُوْا بِمَا عٰمِلُوْا مِنْ اَعْمَالٍ اَمَّا اَنْتُمْ فَاَلْجَزَاءُ فِيْهِ اَيَّامُ نَحْوِ الْاَعْلَامِ مِنْكُمْ فَلَكَ</p>	<p>عِنْدِيْ مِنَ السَّاجِدَاتِ عُلَمٌ تَزِدُكُمْ مِنْ رُءُوْسِهِمْ اَكْمَلُ وَهِيَ رَحْمٰتِيْ بِمَا يَحْيُوْا اَنْ تَكُوْنُوْا مَعَهُ فَاَنْتُمْ تَكُوْنُوْنَ مَجْرٰى يَحْكُمُ الْاَلَمِ فِيْهِ جَارِيٌّ يَتَوَدَّكُمْ خَدَاوَالِ اَسْمَانِ وَدَوْرُهُ اَكْمَلُ السَّقِيْمِ اَوْ رُوْحَانِيَّتُكُمْ تَعْلَمُكُمْ رُوْحَانِيَّتُكُمْ</p>	<p>يَا مَعْشَرَ السَّالِمِيْنَ قُوْمُوا بِحُسْنِ اَعْمَالِكُمْ مَعَهُ فَاَنْتُمْ تَكُوْنُوْنَ فَسَبِّحُوْهُ فِيْهِ وَبِالْعَالَمِ تَزِدُكُمْ مِنْ رُءُوْسِهِمْ اَكْمَلُ يَزِدُّكُمْ نَاطِقٌ بِمَا يَحْيُوْا دَارِ فَيَكُوْنُ اَنْزَامُهَا بِنَظَرِنَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُوْمُ اَقْسَابُهَا وَبِهَيْبَتِهَا رُءُوْسُهَا</p>
--	--	---

پس پیر کمالی بفرماست غذا خن مایه است گوشت امی بر عمر فرمود و در عالم موجوده آنچه بدنامات
مسئله دعوات اشترک است بتعمیم تسخیم الطور و محض انکه فی الواقع ارجب غیب سخن کشادون
عازر ملک شهنش نواله دادن کارگزاران گویان بر بیوده پریان است درین میان آفت گرفت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

72

در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را

و اما اثبات و عاقله اثبات در وی ظاهر گردانیم تا معلوم گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 نتوان بدو علم معرفت بعلم شعری نتوان رسید این قیاس نادیده از حقایق نتوان بدین شعر
 و کیف الابد من هو قاعد و کیف الی الشیء من هو کما
 چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست

و فانه تا بوده از اوراق فرسوده بر خواندن کار عقل و فضلا نباشا تا نخست سخن از ابد سخن گوئیم و در قیاس
 و حقایق از ان حکمت باز گوئیم که چه خاصیت است در این گشت پاره که در دیگر اعضا نیست که قوت
 که از خواص حدود انسانیت در وی نمود تا بصلت مختلف اساسی تا بصلت از سخن مفهوم معلوم
 میسر اند که از هیچ عضوی دیگر این خاصیت در وجود نیاید چون لغت تازی پاری و طرازی و رازی
 و رومی هر که مفصل محل و اختلاف است که و الا که در اندیشه سادگی این مجانب و عزای شئی
 مستد رخد با چندین سبب تشاکل و دودعی تشاکل یکی تشاکل در هیچ دواز دیگران باز نخواهند
 از رومی کون متحد از رومی لون متعدد و چنانکه در صورت تفاوت در سبب زیادت ازین
 است الا آنکه سبب تفاوت اخلاق بی آئینه اصداق نتوان بدینکه تفاوت اخلاق ایشان
 جز بیک سبب و این همان نتوان شناخت

و من عجز لا شیا کما فی وجد	و ان کان صغیرا لکن صغیرا	و کیف الابد من هو قاعد
و از ناد بر خیزد پاره ایست که سبب	و اگر چه بود آن آدمی که صفت بر صفتها	و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست
و در بید قیاس کون الوفا	و فکر من کرد که کسیدن	و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست
و سبب یک چیز گویا شود در انرا	و پس بسیار از مردم که در بندگی	و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست
آدمی عالمی است از حکمت	و اندر و صند برار بند و کشاد	و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست
آنچه در اصل منت عضو نهاد	و کور و بند و ایت آنکه ندید	و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست
هم به بیند چشم عقل و خرد	و آنکه چشمش بن نهاد افتاد	و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست
که نبایت کرده او سناد	و هر که هستی خویشین شباخت	و چگونه ریشه معلوم آنکه شئی نیست

پس نقاشی شیخ کرمان بدین قیاس و حقایق علم بدان لطیف سیل و بدینسان حد رسیده چو
 و خروشن بال استماع از ان شست و آن خلق اجتماع بدان چو پیر یونانی پیشتر آمد و پیر کمالی او در گرفت
 و خروشن بال استماع از ان شست و آن خلق اجتماع بدان چو پیر یونانی پیشتر آمد و پیر کمالی او در گرفت

و در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در علم غایب شود که بی علم معرفت شعری نماند است را

جای محمد زود گفته اند ۱۲
 نهاده با کسر معنی میانه و غفلت
 غم آمده ۱۲ خبات الغات
 نه ششده معنی با کسر کردن
 کلمات از لغوی

برنج بگ چو درخت شدن	برگ آگونی ز محنت بر شاخ	آحاد کرد و سبک دم زد و دست
سنگ از خویش بر دواختن شاخ	قد بر خرم شد چون بر زمین است	چون شقائق شیخ در دواختن شاخ

حائقی برین حد رسید و چو نام خرم از شناسنت فصاحت برین یکشدند در جواب و سوال عمر غمنا
 و چو در اظهار و روشن نوحه چند بگرد و ناله چند زد و گفت خدای تعالی ازان دوست خوشنود ما و که
 می شناسد و میداند که این گردون آنچه داده است باز می ستاند تا آنچه دارد برین فشانند و مصلحت
 بپدید من رسانند و چون آن جمع مختلف در تحسین و تصویب شدند و همه بر صلاح موافق گشتند
 و کلامی که گفتند و عقد و عقد جمله بوی دادند و همه چون درخت بی رخت گشتند و یک دم چون
 سبزه سبزه دوم گشتند و چون سرو از جامه فضل بگرد و چون صنوبر از عمامه و کلاه پدید آمد و چون ملازان
 مردان یافت و مردم را خوش ازان که ام بشناخت چون ابر بر همه را چشم برگریه بگذاشت و چون بت
 خنده بر داشتند و عقد و در بنیان و جامه و در انبان ای در کوی کرد و روی بوی تابان نهادند و می
 بر عجب می نهادند و دامن وی بگیرند و بد اشتم و گفتند ای شیخ چون صاحب عالمه مصیبتی بودی چون
 شایع جامه فضل نیامدی آن چند احوال صلاح بر یک سوال و سخن بگریبان ملامت خود میگرفتند
 و شک نداشت از دیده روان کرد و این ابیات بر دوش احوال بیان کرد و قطع

<p>ویدم که کورخ برین خطان باغ ای پسر کورایت در اول ضمن بند ای گل سینه کله دلیل نو افزان چون در خزان شادی نور وین بند</p>	<p>چون بامی خرج چو نام شادی و می نازون مثال تو بر ایتمین بند و می با سحر جام میامیزش و می چون که کارگاه فضل ازین عالم یافت و جاست نسبت بالوگاف و نازان</p>
--	--

و ادغم چون شد و از کافان و ادغم که در عقب می بودیم و با خود کفر باقی

المقامة الثانية والعشرون في سامي الخلفاء

حکایت کردم دوستی که محبت و ثباتی داشت و مودت و جلالی که در فیکر ریحان جوانی در لباس محبت بود
 و بیاه شبان را در مودت و طینت جوانی هنوز از لشکر سری شریذ دید و بود و عباس و کسب خیر نادر و دود که با
 بر وزن و غیره یعنی نوعی که بخت حفاظت لشکر شهر کند ۲ کجای دل و صبح تابی پیری ۳

جزو هشتم

[illegible]

تجربہ کو سامان
سیکس اور اول الف مضبوط

٥٠٠

دال بھو درانی
سمنو درانی

نام خانوادگی

۵۰

۱۷

برای

۱۰۰

5

هنوز کلبن عهد شایع بر بود	نهال سسته انوع مرغ تر بود	هنوز خط خدا را ز جوار عهد
اصوت و بصفت مشک میوه بنور	در چنین وقتی که عذر می دل اسفند شای و تن را بجزکت انسانی	
آنروز نیز در می چند با دو علمای محالست	اشنه بودم و با طواف فهم بر روزگار گذارسته بودم	و بشنودم و بشنودم
که در طلب آب سفر و اعتبار شطرت نامرطاب	بسیله طلب بر سر منور و اعلم و سبب و احوال	
و حال من و تقصیر از سر که دانش را از دست	بسیار تر جز دای خجسته حاصل نشود آن از وین	
و بارگاه و پادشاه و بر سر	فالتا رحت بعد الذی من	ولما ادرکک طالع الصدا
	پس آنش بر رخا خست خاری است	را با یاف سبب بر صید جانم
با و راسحت از گریبان صبح بدامن	روح مینا و خاک سکن و مثل بالکدستوران	قدم گوران بسیار
فالمعروف و غیره طلق منطلق	والذی یحیی فاعل الناس	جرات غمرا و دین نهادم
در وقت ساف و در آن کرم و دل	برسد اندر سر سبور کرم و دوی حرکت	اصوب بنشاور کرم و قطع
دل ح و وارد طلب دانه می شافت	تن با و در بر قدم عشق میدید	سیری چنانکه ابر نیار در و گشت
عز و چنانکه با و در و رسید	تا پس ایچون مترال سپردن آب گل	سیدم بشهر اچینه تری ایم
چون لاف و لار آن لجوی و دمای دیدم	چون طبله عطاران غنچه بوی چون می شایان	آراسته و چون
زاهدان سرانگه گفتم آخرین مترال	با خندین نایستن آرایش استراحت	آسایش نشاید مگر طلب
ازین برض و کل شیدم و دخت سفر از آفتاب	سبانه توکل شیدم و دست در دامن سبانه	در دستان نواله
ز دهم و با حریفان لاله رخ صحت	پوستم و بار دستان بستم گاه	چهره سیر می گاه دهم
در بان بانان فاده غزل	الکون و چین جانم جوی است	موی که همان بهانه جوی
طبله ح و خنی چمن شد	هر طبع می میخانه جوی است	سعیل بود هر آن دلی کو
در فصل سبانه خانه جوی است	ای تن بکرا به برون شو	زیرا که خیر بهمانه جوی است
از دانه می که حلقه دام	در گردن مرغ دانه جوی	اکم باش نشانه و در منزانکه
نیر منکلی نشانه جوی است	و چون دامن عصمت بود و شیدم	و کینه مروت بالورده
بیاله و نواله سر پوش از قوج اخوت	برداشتند و راه و رسم ابل مروت	فرموده داشتند و چون شراب
ازیشان جز خاری و سر نماند و چون گل	فرود خیزه ازیشان	جز خار در بر نماند و از اینان

حضرت از انجی پسر کردن و در آن شب
 شام و بستر در دست حضرت حال از آن صحنه
 فاعل آن حضرت را به سوی کعبه است ۱۲
 ۵۵. تیر تیر و قاتل آن مکان
 بود و در کعبه است و کابل را
 ۵۶. کابل را به سوی کعبه است
 ۵۷. کابل را به سوی کعبه است
 ۵۸. کابل را به سوی کعبه است
 ۵۹. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۰. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۱. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۲. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۳. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۴. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۵. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۶. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۷. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۸. کابل را به سوی کعبه است
 ۶۹. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۰. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۱. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۲. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۳. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۴. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۵. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۶. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۷. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۸. کابل را به سوی کعبه است
 ۷۹. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۰. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۱. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۲. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۳. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۴. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۵. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۶. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۷. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۸. کابل را به سوی کعبه است
 ۸۹. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۰. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۱. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۲. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۳. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۴. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۵. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۶. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۷. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۸. کابل را به سوی کعبه است
 ۹۹. کابل را به سوی کعبه است
 ۱۰۰. کابل را به سوی کعبه است

[illegible]

خطبہ الکریم دہلی ۱۲۸۵
فضل العجیل

کتابخانه عمومی مسجد اعظم
شماره ۱۱

اینان در دور

02-03-04

عزایکذا شد و چون حلقه آن ماتم گشته شد و صف آن اجماع شکسته گشت و هر یک بخانه و آشیانه و ریحی
و سنج شین پیرایشتم و چون باد به طرف بناختم و چون آب بهر جانب شتا فتم و از آن بر نفسال
نفس وصال نیاستم **ر م ا ع** معلوم نشد که بران بر خوشی است
اندر که در آن خطه انداز خر و دو گویان اندر که در خاک شد از سخت مینهان

الْمَقَامَةُ الرَّابِعَةُ وَالْعِشْرُونَ فِي الْبُرْدِ

حکایت کرد مراد مثنی که محبت او صلاواتی داشت و صحبت او طراوتی که وقتی در ادراج این سخاوت آسمانی
انغراب بر دوش نهادم و روی براه او ش نهادم غمی چون باو پدیدم و غمی چون چمن بر دوش نهادم
سبالی داشت و فلک دایمی سحابی و عطارد پسر از پر ویزن سحاب کاغذی محبت و سوسن شیم خام بر فروغ
خاک میرخت ریاض لبانین ربعت مساکن بر بنه دوش بود و حیاض عالم تا شکر جوشش نظاره افتاد
از پیش عقب برگردون بود شعرا عباسیان فرس با مویان سیم سحر چمن پیکان آبدار جدی داشت و مویان سیم
طیغش از آب سحر چمن پیکان آبدار جدی داشت و مویان سیم سحر چمن پیکان آبدار جدی داشت و مویان سیم

<p>فعلك النفس جني فامني فرس بكنتم راغانی که خوش کنی که ز تو و صفت وفي لؤادي منه ذابيا خصير در دل بران صفاي دران که که دل از دست سفر اخذ با خط باشد آن که با که در مقر باشد نبود از عفو نته خاس</p>	<p>و تعبيدي من التوى قصير و سپن و يك من ز به صفاي انما فكل عني عت مطا لها پس بر آن که در عبادت اندر طالبان خنم در در سفر باشد زربشتن و اوج دار و قدر آب صفاي که در شرم باشد</p>	<p>اسما اراهل التوى في هله انماهاي اهل صفاي در اهل آن و دست تقود هار افاضا التوى فاقص تقود هار افاضا التوى فاقص قيمت درون بهار و گرچه کان اشرف بزر باشد سر از شرم شده کشته و نزل</p>
--	---	--

بنابر این می نویسم و سرمای همین دی در گلی خواصی سکر و اجزا و ابعاض با رعاش طبعی رقا صی
 اسکندر تاسیدیم شبی از شبهای آن غریب بدان دیار و تربیت که قصه و مقصود و وفرو آدم بر باطن کوزه
 غبار اسه و ولوبه و شمع نور روز از قد قانی بخد برائی رسید بود و قد غافل ترین فلک را در جن باخرا آمده
 و عذاره ز رای جهانیه نوک و آفتاب فلک آرای غم دکون اشت غنم منور و بدان روز خند آ
 ای نایابی ۱۲ ای کار خیز ۱۳ ای غروب ۱۴

۱۳۰۰
 ۱۲۰۰
 ۱۱۰۰
 ۱۰۰۰
 ۹۰۰
 ۸۰۰
 ۷۰۰
 ۶۰۰
 ۵۰۰
 ۴۰۰
 ۳۰۰
 ۲۰۰
 ۱۰۰
 ۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در سنی گفتن داشت و نه زمان فوت سخن گفتن شعر

شغلته نوبی نوب و خطوبه

برخی باطل و طبع و چمن ریغ و خاطر و مندرغ بود اکنون آن همه نسیانم گشته است
و آن همه شده است نسیانم گشته و همه نسیانم گشته خانه شد آمد گوناگون و همه دلهام خط و خطی که در روز
افزون علم از تحریر بر این خنما استغفار میجو است و اختتام این سخن شش فستاح داشت
و روح این ترکیب را جمعیت صلیح نه از انفس قریحه جز صحت فصاحت بود و نقل خاطر بسته را
جز خاموشی کلید نه شب استین بر فراش حمل نهادن سر بر نخلی اذن داشت و دانستم
که در بعضی ماتم دعوی است نیاید و هر شماری که ازین کارگیری جز کم و کاست بر صلیحت این
روی نمود که ازین چمن بدین قدر چاشنی بس کرده آید و این افشانه هم برین جاده اختصار افتد
که اختصار در سخن ناپسندید ترست که ناهای در زبان مخلوط چندیده را اگر وقتی غرضی
حوادث بسوی مساحت و مصاحت باز آیند و دست خصومت از پیشین این قبا و پیراهن بدارند
اگر کسی افشانه ناخوش و الفاظ آشوش باز گردیم و آن سر و زنگار خورده را زخم کنیم و برین سخت
شده را اگر کم کنیم صلیت

بکرشته شوم چمن چون مویست

و اگر این چمن سخت بگرد و در این از زود رسیده بگردان این خود اگر در روزگار موعود است و از

گردش لیل نهامه شوم صلیت

و غرض ازین همه کار ذکر است تا یاران صورت این مقدار بدانند و سوره این موانع بخوانند
و نیز در انشای این مکتوب چند قطعه معروف است که بعضی از مصرعهای آن تو در وقت صلیت گفته
درین مکتوب ترجمه پاریسی نظم و نثر ناری رفته ام و در این مکتوب موانع و عوائق
گفتی و بری که نزدیک شعر مجوز است رفته باشد چون تانیث مذکور و قدیم تاخیر و در این
و آن چون جسته شود و در اشعار قدرا نظیر آن یافته آید و الفاصل من علات سقطات
و اجوزت مکتوباته اما بای نام و صحت بنمای نامزدب که هنوز در تکرار حضرت زیاده است
این معنی را منکر و ازین جور سخن را نامرزشناست درین میدان کور بوده شک اند
و منبر پیوده زنند و از بالوده خاطر خود قیما کرده و طعنا مهاخورده اند از زنده و از این مجتبا

در سنی گفتن داشت و نه زمان فوت سخن گفتن شعر

شغلته نوبی نوب و خطوبه

بکرشته شوم چمن چون مویست

در سنی گفتن داشت و نه زمان فوت سخن گفتن شعر
شغلته نوبی نوب و خطوبه
بکرشته شوم چمن چون مویست
و اگر این چمن سخت بگرد و در این از زود رسیده بگردان این خود اگر در روزگار موعود است و از
گردش لیل نهامه شوم صلیت
و غرض ازین همه کار ذکر است تا یاران صورت این مقدار بدانند و سوره این موانع بخوانند
و نیز در انشای این مکتوب چند قطعه معروف است که بعضی از مصرعهای آن تو در وقت صلیت گفته
درین مکتوب ترجمه پاریسی نظم و نثر ناری رفته ام و در این مکتوب موانع و عوائق
گفتی و بری که نزدیک شعر مجوز است رفته باشد چون تانیث مذکور و قدیم تاخیر و در این
و آن چون جسته شود و در اشعار قدرا نظیر آن یافته آید و الفاصل من علات سقطات
و اجوزت مکتوباته اما بای نام و صحت بنمای نامزدب که هنوز در تکرار حضرت زیاده است
این معنی را منکر و ازین جور سخن را نامرزشناست درین میدان کور بوده شک اند
و منبر پیوده زنند و از بالوده خاطر خود قیما کرده و طعنا مهاخورده اند از زنده و از این مجتبا

ست نواز و لیلیا می بخوبی میانی ۱۴۱۰

ایں میں سے جو کچھ کہیں کہیں
"یہاں سے" کے الفاظ

تمامه لطیف فصاحت عبارات بلوغ مجید مبدع کائنات است که بدائع بدیع عالم نقطه است
از قلم بدیع نگار او و بلاغت فقرات فصیح به نهای صانع موجودات است که صنایع صنایع مخلوقات
خطی است از کلام عجز به کار او تمامی فصیحی عرب و جمیع هرگاه شرح و تفسیر بهت بر گارزند سوای
لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم حرفی بر زبان نیارند آری اگر تجریر لغت صاحب مقامات رضوان
علیه الله و تعالی و فیض و انوار عانت جویند راه صلاح و صواب پویند آری مقصود کن فکان
که نصیحتان جهان طالع بگوشت گردیدند و لیکن زمان غاشیه اطاعت بر روشک شدند
خوش نصیبی که از معجزات باهرش و آن مجید است که این جمیعت الاشی الخیر علی ان لا اله الا الله
بمثل هذا القرآن که یالود بمثلها و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا ه شان اوست و حسدا
یعنی که از حج بینایش و فرمان حمید است که و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاقولوا
بیسوا فیهم و قتلوا نشان او تا بر کینین روح که نازان مضار بر اعت و قصب اسبغ بر ای
میدان انداخت یعنی حال و صاحبش که فثور لامع النور شان بطغرای انما یرید الله

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸	۳	اصولی	اصول	۲۲	۲۲	بر	بر
۲۳	۳۳	کصد علی کصد علی	کصد علی کصد علی	۳۳	۳۳	صلی	صلی
۱۴	۴	الاکجج	الاکجج	۱۸	۳۸	خیابای	خیابای
۴	۴	بودی	بودی	۲۲	۲۲	بنیاد	بنیاد
۴	۸	سمحه	سمحه	۱۵	۸۱	روی نو	روی نو
۴	۹	الصکید	الصکید	۱۵	۸۵	براسوم	براسوم
۸	۱۲	بس	بس	۲	۲۲	افلذہ	افلذہ
۴	۱۲	اومافع	اومافع	۲۲	۸۴	نضج	نضج
۹	۹	النون	النون	۱۲	۲۲	اشققت	اشققت
۱۲	۱۲	اقدام	اقدام	۲۱	۲۵	تاسی	تاسی
۵	۱۵	نیر	نیر	۵	۲۹	مراری	مراری
۱	۱۴	الضرب	الضرب	۲۱	۵۲	اسایش	اسایش
۱۹	۱۴	القیع	القیع	۶	۵۲	تریب	تریب
۳	۲۳	مواقف	مواقف	۱۲	۹۶	نون	نون
۴	۴	ردواع	ردواع	۶	۵۵	قدی	قدی
۲	۲۲	وصل	وصل	۲۱	۱۱۳	قذاة	قذاة
۳	۳	رطب	رطب	۱۲	۱۱۳	کد سرق	کد سرق
۱۱	۲۵	وٹار	وٹار	۵	۵۴	عزاسی	عزاسی
۸	۲۸	اسئل	اسئل	۸	۸	لوا	لوا
۱۴	۲۹	شعر	شعر	۱۲	۱۲	خاربت	خاربت
۲۰	۲۰	درج	درج	۲۰	۵۹	متبئی	متبئی
۱۲	۳۰	لنیمان	لنیمان	۱۴	۶۲	دلیل	دلیل
۲۶	۲۶	جفتیه	جفتیه	۴	۶۹	تشیع	تشیع
۱۸	۳۱	خضری	خضری	۲	۱۲۶	سب	سب
۳	۳۲	یلوین	یلوین	۴	۱۲۸	افلاس	افلاس
۲۰	۲۰	شعر	شعر	۲۳	۴۲	مدای	مدای
۳	۳۳	کفیل	کفیل	۹	۴۳	مجلات	مجلات

CALL No. { ۸۹۱۳۵۲۲۲ } ACC. NO. ۱۳۵۵۹
AUTHOR حسنین الوکیل
TITLE مقامات حسینی



THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

CALL No. 1915222  
 AUTHOR محمد علی قاسمی 13259
 TITLE مقامات خیر
 THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due

